

نگارش به مثابه سلوک

آقای محمد رضا لیبب. جلسه ۱۴۲

نگاه به زندگی. ۲۱ اسفند ۹۷

همین‌طور که چشمان‌تان را بسته‌اید، تصور کنید که در یک اتاق انتظار هستید. در یک اتاق بزرگ انتظار. قرار است که شما را به ملاقات یک نفر که منتظرش هستید، ببرند. شما چشمان‌تان را بسته‌اید و صدای قرآن در گوش‌تان هست. مدت‌هاست یا شاید سال‌هاست که در انتظار این ملاقات هستید. شاید اضطراب این دیدار هم با شما باشد؛ شاید هم آرامش و خوشحالی. به هر حال مدتی را باید در انتظار بگذرانید. وقتی چشمان‌تان را باز کردید، در دیوارهای اتاق عکس‌ها یا تاریخ‌هایی را می‌بینید که برای شما خیلی آشنا هستند. بهتر که نگاه می‌کنید می‌بینید که در اتاق تنها هستید و تمام در و دیوار اتاق پر است از عکس‌ها و تاریخ‌ها و نشانه‌هایی که برای شما آشنا هستند؛ تاریخ یکی از روزهای خاص زندگی، یا عکسی از آن روز. روزهای خیلی بد؛ روزهای خیلی خوب. روزهایی که شاید عامدانه می‌خواستید فراموش‌شان کنید. همه، همه روی در و دیوار پیدا هستند. انگار خلاصه‌ی زندگی شما روی در و دیوار این اتاق انتظار نقش بسته است. حتی قول‌هایی که با خودتان داده‌اید و انجامش نداده‌اید، آن‌جا هست. آن‌قدر ذهن‌تان مشغول می‌شود که تصمیم می‌گیرید از اتاق بیایید بیرون و زمان ملاقات را به وقت دیگری بگذارید.

وقتی از اتاق می‌آید بیرون و وارد خیابان می‌شوید، اول به نظر همه چیز طبیعی می‌آید. ولی بعد متوجه می‌شوید که همه چیز انگار آشناست. انگار همین صحنه‌ها و همین اتفاقات را در روز قبل دیده‌اید.

به منزل می‌روید؛ صبح که از خواب بیدار می‌شوید انگار یک روز به قبل‌تر برگشته‌اید. زمان برای شما به عقب بازمی‌گردد. در پیش چشم شما سیر معکوس زمان می‌گذرد. تمام رویدادهای مهم زندگی خودتان و اطرافیان و آشنایان و هرچه که در طول زندگی تجربه کرده‌اید، دوباره تکرار می‌شود. شما در بیست سالگی هستید. زمانی که هیچ‌کدام از تجربه‌های بعد از بیست سالگی را ندارید. شما در بیست سالگی هستید.

پیش‌تر که می‌رویم، احساس جوانی و کودکی بیشتری می‌کنید. شما در ده سالگی خودتان هستید. ده سالگی خودتان را در هر جایی که می‌بینید، آن‌جا بگردید و یک آینه پیدا کنید و خودتان را ببینید. «من ده سالمه!»

احساس ناتوانی و عجز دارید. و این احساس ناتوانی مدام بیشتر و بیشتر می‌شود. توانایی تکلم ندارید. انگار کودک‌تر و کودک‌تر و کودک‌تر شده‌اید. احساس نیاز شدیدی به خواب دارید. سرتان را یک جا می‌گذارید، زانوها را در بغل می‌گیرید و می‌خوابید. مثل یک نوزادی که روزهای اول زندگی‌اش است. احتیاج به یک خواب عمیق و طولانی.

هر وقت خواستید از خواب بیدار شوید. و اگر خواستید بنویسید.